

سیاست تغییر یا تغییر سیاست؟

محمد قراگوزلو
ghq.mm22@gmail.com

اپوزیسیون‌های بورژوازی

بحران سرمایه‌داری روز به روز عمیق‌تر می‌شود. دولت‌های اصلی و فرعی سرمایه‌داری یکی پس از دیگری ساقط می‌شوند و جای خود را به دولت‌های مشابه می‌دهند. با وجودی که طیف وسیعی از جنبش‌های اجتماعی - غالباً ترقی‌خواه - در میدان و خیابان حضور دارند، اما واقعیت این است که از تغییرات تا کنونی دولت‌ها نه فقط عرصه‌های نان و آزادی فرودستان فربه‌تر نشده است، بلکه درها بر همان پاشنه‌ی پوسیده‌ی سابق می‌چرخد. به پشتوانه‌ی فشار توده‌های معترض به نظام موجود، "**منشور سرنگونی**" دولت‌ها از تاریکخانه‌ی شورای امنیت و لابی کده‌ی جامعه‌ی جهانی دیکته می‌شود. آن دسته از سازمان‌ها و جریان‌هایی که سرنگونی را عین انقلاب می‌دانند، آنان که برای کسب قدرت سیاسی به دست راستی‌ترین گرایش‌های سلطنت طلب و سکولار و جمهوری خواه و "مدرن" دست بیعت می‌دهند، آنان که همه‌ی لحظات و همیشه‌ی جنبش‌های اجتماعی را در قالب پیش ساخته‌ی برآمد انقلابی می‌ریزند... فرایند پیش گفته را فرصت تاریخی می‌دانند. آنان بنادر بن غازی را با یک مشت جماعت هیستریک مسلح و گنگسترهای بنیادگرا و تیراندازان کپره بسته، سنگر انقلاب می‌خوانند! آنان بی‌تفاوت و خاکستری در برابر نتایج متخالف سرنگونی و انقلاب، اتخاذ شتابزده‌ی استراتژی سرنگونی به هر قیمت، لاجرم ائتلاف با اپوزیسیون بورژوازی و استقبال از جنگ امپریالیستی را نیز مجاز می‌دانند و به سینه زدن زیر پرچم کومک‌های مالی و لجستیکی جامعه‌ی جهانی جواز "حلال" می‌دهند. اپوزیسیون به قدرت رسیده‌ی دولت سابق لیبی چنین بود. اپوزیسیون متشکل دولت سوریه - که در موقعیت لابی با قدرت‌های منطقه‌ی است - چنین است. بخش عمده‌ی اپوزیسیون راست و "چپ" ایران چنین است در نتیجه مهم نیست که منشور سرنگونی کجا نوشته می‌شود. بروکسل و پاریس و واشنگتن و استانبول یا حتی تل آویو! مهم نیست منشور سرنگونی چگونه نوشته می‌شود. با بمب ناتو. باروت مسلسل کودتای سرهنگان. پول امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها و پارلمان‌های اروپا و آرای خونی سناتورها و ژنرال‌های بازنشسته‌ی آمریکایی. بله! همه‌ی این‌ها ترجمان واقعی همان سیاست تغییر است. **تغییر در عرصه‌ی دولت‌ها**. جای‌گزینی دیپلمات‌های "مهربان و

خجول و دموکرات" به جای سیاستمداران خشن و سرکش و دیکتاتور! به این چند نمونه دقت کنید:

- راشد الغنوشی و حزب راست گرا و اسلامی و "دموکرات" نهضت به جای زین العابدین بن علی سکولار و راست و وابسته و دیکتاتور! به درستی دانسته نیست که اولی درگیر و دار د عوا چگونه از انگلستان به تونس پر تپش پرتاب شد و با کدام پشتوانه ۹۰ کرسی مجلس موسسان را درو کرد! اینک دولت در آستانه‌ی تغییر به مردم عصیان زده‌یی که خواهان آزادی از قید دیکتاتوری سرمایه‌داری غرب و رهایی از تشنه‌گی و گشنه‌گی هستند، وعده‌های طیب اردوغانی می‌دهد!

- نظامیان مصر و آلترناتیوهای لیبرال دموکراتی همچون عمر موسا و البرادعی در کنار اخوان المسلمین تعدیل شده به جای حسنی مبارک دیکتاتور و وابسته!

- مصطفی عبدالجلیل و محمود جبریل شریعت‌مدار و "دموکرات" خوابیده در آب نمک CIA به جای معمر قذافی دیکتاتور مجری "سوسیالیسم آفریقایی"!

و البته پیش از این‌ها:

- *ایاد علاوی و نوری مالکی و جلال طالبانی سکولار و "دموکرات" و ناسیونالیست به جای صدام حسین دیکتاتور!
- *گلبدین حکمت یار و ربانی و کرزای "دموکرات" به جای نجیب الله دیکتاتور!

دور می‌دانم کسی نداند که داوران اصلی جدال خونین "دموکراسی" و "دیکتاتوری" چه کسانی هستند و در کجای "جهان آزاد" جا خوش کرده‌اند.

دور می‌دانم کسی نشانی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و سازمان ملل و ناتو را نداند.

دور می‌دانم کسی تصاویر کاخ سفید و کرم‌لین و الیزه و باکینگهام را ندیده باشد.

دور می‌دانم کسی چهره‌ی منحوس تاچر و ریگان و بوش و بلر و یلتسین و پوتین و سارکوزی و مرکل و بولوسکونی را دیده و به خاطر نسپرده باشد.

به چند نمونه‌ی دیگر توجه کنید تا به عرضام برسیم.

- الکساندر پاپادموس لیبرال دموکرات به جای جورج پاپاندرئوی "سوسیالیست". هر دو مجری سرسخت سیاست‌های ریاضتی نئولیبرالی و گوش به فرمان IMF.

- ماریو مونتلی لیبرال آکادمیک به جای سیلویو برلوسکونی دل‌تک. در افزوده: شبی که برلوسکونی استعفا داد، از سوی مردم رُم با این شعار استقبال شد "دل‌تک! برو گمشو!"

- کریستین لاگارد به جای دومینیک استراوس کاون....

و طی هفته‌ها و ماه‌های آینده به احتمال فراوان:

- ماریانو رافایل سرکرده‌ی حزب دست راستی میانه‌ی مردم به جای زاپاترو رییس حزب "سوسیالیست" ضد کارگری اسپانیا.

• فرانسوا اولاند به جای نیکلا سارکوزی در جریان یک معادله‌ی معکوس با معادله‌ی پیشین. این بار یک "سوسیالیست" به جای یک راست میانه.

• میت رامنی (شاید) به جای باراک اوباما! و زمانی نه چندان دور کارتر به جای نیکسون، ریگان به جای کارتر، کلینتون به جای ریگان و بوش به جای کلینتون!

عجب قصاب خانه‌یی است این دنیای ما! تغییرات جالبی بود. نه؟ سی و دو سه سال پیش نیز ساحت سیاسی ایران شاهد تغییرات مشابهی بود. جمشید آموزگار به جای امیرعباس هویدا. شریف امامی به جای آموزگار. از هاری به جای شریف امامی. بختیار به جای از هاری. و کمی بعد ابراهیم یزدی و مهدی بازرگان و کریم سنجابی به جای بختیار! و کمی بعدتر ابوالحسن بنی‌صدر به جای بازرگان و....

و ما همچنان دوره می‌کنیم

شب را و روز را

هنوز را (احمد شاملو)

فشار از پایین چانه‌زنی در بالا

آنچه که به عنوان فاکت‌های مشخص گفته شد، صورت مندی‌های سیاسی مشخصی است که در چارچوب تغییر سیاست مداران و مترادف آن تغییر دولت‌ها شکل می‌بندد و بی‌آن که تغییرات سیاسی اجتماعی مترقی، انقلابی و رادیکالی در پی داشته باشد، چهره‌ی کریه حکومت‌های سرمایه‌داری را در صورت دولت‌های جدید بزک می‌کند. این تغییرات سطحی و غالباً ارتجاعی ممکن است در پارلمان یا در جریان "انتخابات آزاد" انجام شود. زمانی نیز از طریق جنگ و کودتا. واضح است که چپ - دست کم بعد از تئوری پردازی‌های رزا لوکزامبورگ در جزوه‌ی مشهور انقلاب و فرم - با فرم از پایین همیشه همراه بوده است. اما واقعیات تلخ سناریوهایی که در جهان ما جاری است کم‌ترین ردی از فرم‌های توده‌یی نشان نمی‌دهد. قدر مسلم این است که:

۱. تغییرات در بالا معمولاً به دنبال فشار از پایین تحقق می‌پذیرد. نمونه را؛ نارضایتی عمیق مردم آمریکا از سیاست‌های اقتصادی و میلیتاریستی نئوکنسرواتیست‌ها که در غیاب یک آلترناتیو واقعی، ناگزیر قدرت سیاسی را به دموکرات‌ها و نهاد. چنین روی‌کردی اگرچه به اعتبار فشار از پایین شکل بسته، اما هدایت مطلوب در بالا و از سوی هیات حاکمه‌ی سرمایه‌داری صورت گرفته است. کما این که رفتن پاپاندرئوس و برلوسکونی و آمدن موقتی پاپادموس و مونتی نیز به همین شکل انجام شده است.

۲. به طور معمول می‌توان گفت هرگاه قشقرق بالایی‌ها بالا می‌گیرد و کشمکش‌ها علنی می‌شود، علی‌القاعده آن پایین‌ها باید شلوغ پلوغ باشد. در جریان انتخابات ۱۳۸۸ این جریان دو سویه (فشار پایین - شکاف بالا) به سطح خیابان کشیده شد. اما نکته‌ی جالب این که در اوج بره‌کشان جنبش دوم خرداد، لیدر نظری اصلاح‌طلبان (سعید حجاریان) شبه راهبرد "فشار از پایین، چانه‌زنی از بالا" را به

میان نهاد. رفرمیست‌های وطنی توانستند به ضرب این تاکتیک امتیازات قابل توجهی از جناح محافظه‌کار کسب کنند. عبور کاندیداهای مورد نظر آنان از فیلترینگ تنگ شورای نگهبان و ظهور مجلس ششم نتیجه‌ی موج سواری اصلاح‌طلبان از جنبش دانشجویی و چانه زنی در بالا بود. و زمانی هم که جنبش دانشجویی رادیکالیزه شد و به تدریج از سایه‌ی سبز و سیاه تحکیم وحدت بیرون آمد، همان سعید حجاریان به صراحت جنبش دانشجویی را "حرف مفت" خواند و از آنان خواست که بهتر است بروند لویاتان هابز و جامعه‌ی مدنی لاک و افسون‌زدایی از قدرت خود او را - که از سوی حسین بشیریه دیکته شده بود - بخوانند! در واقع عصیان توده‌ها نسبت به سیاست‌های ضد کارگری تعدیل ساختاری دولت "سازنده‌گی" (شورش-های شهری و اعتراضات دانشجویی و عروج تدریجی جنبش کارگری) یک بار دیگر در دوم خرداد ۷۶ و در غیاب یک آلترناتیو متشکل و مترقی صحنه را برای قدرت‌گیری جریان دست راستی رفرمیست‌ها و لیبرال‌های وطنی آماده ساخت.

چنین رفرم‌های نیم‌بندی اگرچه به اعتبار فشار از پایین به وقوع می‌پیوندد اما از آن جا که نتیجه‌ی چیدمان هیات حاکمه (بالایی‌ها) است، کم‌ترین دست‌آورد پایدار و مانده‌گاری ندارد. اعتلای دولت اقتدارگری احمدی‌نژاد از دل ۱۶ سال حاکمیت بورژوازی کارگزارانی + مشارکتی موید این نکته است که:

۱-۲. اصلاح طلبان مردم ایران را تا حد یک ابزار فشار بر رقیب تنزل دادند و توده‌های ناراضی را در روند انتخابات خرداد ۱۳۷۶ و اسفند ۱۳۷۸ و خرداد ۱۳۸۰ به چماق گروه فشار خود تبدیل کردند. بله! زحمتکشان ما گروه فشار بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه "جامعه‌ی مدنی" شدند تا خاتمی و کروبی و اعوان و انصارشان در کارگزاران و مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی و مجمع روحانیون به کاخ‌ها و وزارت خانه‌ها و مجالس شورای اسلامی و شهری نزول اجلال فرمایند! مبارکشان نباشد!

۲-۲. چنین فرایندی بعد از انتخابات خرداد ۱۳۸۸ نیز دقیقاً رخ نمود. جریان هاشمی و موسوی و کروبی و خاتمی تا زمانی که فکر می‌کردند می‌توانند به پشتیبانی فشار مردم از رقیب امتیاز بگیرند، خیابان‌ها را ملتهب نگه داشتند و به محض رنگ باختن هژمونی‌شان و زمانی که دریافتند:

✓ رقیب از موضع صفر و یکی حاضر به عقب نشینی نیست.

✓ روند اعتراضات خیابانی رادیکال و ساختار شکن شده است.

دستی‌ها را کشیدند. بی‌تنازل شدند. دسته بسته - و تقریباً دست بسته! - به کانون‌ها و رسانه‌های سرمایه‌داری غرب پناه بردند. پشت کتابخانه پرزیدنت بوش سنگر بستند. جوایز میلیون دلاری یلتسین و هاول و فریدمن را بالا کشیدند. اندر مزایای سکولاریسم فلسفی منبرها رفتند و استفراغ پوپر و هایک را به سالاد سرمایه سالاری "مانیفست جمهوری خواهی" خود آمیختند. به مصدق فحش بستند که چرا صنعت نفت را به جای خصوصی سازی، دولتی کرده است. تمام "نقد حال"شان - بدون انتقاد از اسید پاشی‌ها و یا روسری یا تو سری‌ها و سرکوب‌های دهه‌ی شصتشان - به مذمت رفتارهای "غیر عقلانی"

- غیر ماکس وبری - دولت نهم و دهم خلاصه شد و در نهایت همه ی یورش خود را به فقدان بازار آزاد برای رقابت سرمایه، عملی نشدن اصل ۴۴ قانون اساسی، نپیوستن به گات، عدم ادغام اقتصادی در سرمایه داری غرب، ماجراجویی های سیاست خارجی، دفاع دولت از حماس و حزب الله، هولوکاست، انحلال شوراهای ۱۸ گانه ی پول و اعتبار و برنامه و بودجه، قانون گریزی احمدی نژاد و عدم تمکین به مجلس لاریجانی - توکلی و مشابه این ها متمرکز ساختند. خانه ی کارگزاران سوپاپ اطمینان وزارت کار و شوراهای اسلامی و سه جانبه گرایشی شد و اقلیت مجلس شان به جای نطق های "آتشین" و پوچ مجلس ششم برای آژیتاسیون علی مطهری فریاد احسنت کشید و جمع غالب شان برای ورود به مجلس نهم، تخت خوابیدند و حتی برای رییس پدیشین خود (کروبی) یک اس ام اس هم نفرستادند.

باری، طرح این نکته چندان استبعاد ندارد که آقایان موسوی و کروبی و کل عقبه شان برای خود نقشی در حد اوباما و پاپاداموس و مونتی (سرعت گیر) قایل بودند. آنان میخواستند بیایند تا سیاست تغییر - که پرچم اش را عیناً کروبی برداشته بود - و به تبع آن مهار اعتراضات کارگران و زحمتکشان و استمرار جنبش لیبرالی اصلاحات در یک فرایند دو خردادی دیگر تداوم یابد.

در حال حاضر سیاست جهان بر پاشنه ی همین آموزه میچرخد. **تغییر دولتها و سیاستمداران.** اما واقعیت این است که:

- همان طور که کلینتون و تونی بلر و اوبا نتوانستند برنامه های نئولیبرالی ریگان و تاچر و بوش را متوقف کنند و اندک اصلاحاتی در وضع عادی زنده گی مردم به وجود بیاورند، این تغییرات نیز به همان نتایج فاجعه بار گذشته خواهد رسید.
- عین همین روند در ایران نیز تکرار شده است، خاتمی نه فقط سیاست های تعدیل ساختاری دولت هاشمی را ادامه داد و بر وسعت خصوصی سازی های نئولیبرالی افزود بل که در پایان کار را به اهل فن سپرد!

در غیاب طبقه ی کارگر متشکل

جنبش اشغال وال استریت، تعمیق بحران سرمایه داری، سرایت اجتناب ناپذیر بحران یونان به دولت های تا خرخره بدهکار ایتالیا و اسپانیا و پرتغال و ایرلند و انگلستان و حتی فرانسه، این سوالات اساسی را پیش می کشد که:

- آیا تهی دستان با تغییر دولت ها به سرخانه و زنده گی خود باز خواهند گشت و "همه چیز آرام" خواهد شد؟
- آیا ادامه ی سیاست های ریاضتی از سوی دولت های جدید، موج تازه یی از قیام و اعتراض توده یی را رقم خواهد زد؟ برای مثال ادامه ی اعتراضات مردم یونان و سقوط محتمل دولت پاپاداموس به کدام صف بندی سیاسی تازه خواهد انجامید؟
- آیا امواج اعتراضات آینده قلب هیات حاکمه ی سرمایه داری را نشان خواهد رفت؟

• آیا طبقه‌ی کارگر قادر خواهد بود از درون این مبارزه‌ی طبقاتی بی‌امان با ایجاد حزب سیاسی مطلوب خود مانع از تکرار فاجعه‌ی لیبی شود؟

• آیا طبقه‌ی کارگر به راه‌کارهای انقلابی از جمله: انحلال حاکمیت سرمایه‌داری با دولت و ارتش و پارلمان و دستگاه قضایی و بانک و مصادره‌ی کل اموال بورژوازی و یا **دست کم** لغو یک جانبه‌ی بدهی‌ها و شکستن حریم سرمایه‌ی مالی و انحصاری و همه‌ی صورتهای کریه سرمایه‌داری و نابسنده‌گی به ملی سازی خواهد رسید؟

بی شک شکستن دولت بورژوازی پاپادموس و مونتئی می‌تواند یک سکوی مناسب برای بروز قدرت واقعی و موجود طبقه‌ی کارگر یونان و ایتالیا باشد و جریان انقلاب را به اسپانیا و پرتغال و فرانسه و انگلستان و به تبع آنها آفریقا و خاورمیانه‌ی پای آبله تسری دهد. در عصر گنبدی‌گی سرمایه‌داری ادوکلن زده همه‌ی این احتمالات نه یک انگاره‌ی خوش بینانه، بل که یک امکان و گزینه‌ی ممکن است.

بعد از تحریر

۱. مدودوف در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی از این که در جای لغزنده‌ی مرکل و سارکوزی ننشسته خدا را شکر گفته است. هر چند فعلاً جهان به کام دو دولت امپریالیستی روسیه و چین است اما بی شک نوبت این حضرات و حاکمیت‌های ضد انقلابی‌شان هم خواهد رسید....

۲. فمینیست‌های یک میلیونی وطنی که بمب خشونت‌های ضد انسانی امپریالیسم ناتو را یک موهبت آسمانی برای مردم لیبی می‌خواندند و برای خانم کارلا برونو و شوهر هفت تیرکشاش حمام زایمان می گرفتند، حالا و پس از خطابه‌ی رسمیت یافتن چند همسری، باید رونوشتی از کمپین شان را قاب کاغذی کنند و سرسفره‌ی عقد هووی دوم و سوم و چهارم خود برای هم تایان نوعروس شان پست کنند! مبارک است ان‌شالله!

۳. با توجه با تمرکز جنبش اشغال وال استریت علیه سرمایه‌ی مالی بخش هشتم سلسله مقالات "خانه‌ام ابریست" را با طرح نظریه — پلمیک هیلفردینگ و سلطان زاده در خصوص نقش بانکها در اقتصاد صنعتی پی خواهیم گرفت و اگر مجال و عمری باشد طی دو مقاله‌ی پایانی به دلایل ساختاری بحران‌های سیکلیک سرمایه‌داری سری خواهیم زد.

و یادم رفت بگویم

من کم و بیش زیر و بم بحران‌های سرمایه‌داری اعم از دولتی یا آزاد را شخم زده‌ام. گمان می‌زنم که این بحران از آن تو بمیری‌های گذشته نیست. اگر طبقه‌ی کارگر و چپ نتواند دولتهای بی‌ثبات سرمایه‌داری را با انقلاب‌های کارگری واژگون کند، آنگاه....

سالها پیش رفیق نازنینی گفته بود: "بسپاریم بر سنگ مزارمان تاریخ نزنند، تا آینده گان ندانند، بی عرضه گان این برهه ی تاریخ ما بوده ایم."

داغ لعنت خورده گانی امثال ما به قول رفیقمان احمد شاملو ترجیح می دهیم "آنچه جان / از من / همی ستاند / ای کاش دشنه یی باشد / یا خود گلوه یی / ... درد مباد ای کاشکی / درد پرسش های گزنده / جراره به سان کژدم های / از آن گونه که ت پاسخ هست و / زبان پاسخ / نه / و لاجرم پنداری / گزیده ی کژدم را / تریاقی نیست...."

اینک تاریخ، در حال نظاره یی ممتد، روزگاران را و نظر و رفتارمان را نیز ثبت می کند تا بر گورمان بنویسد. حتا اگر گور ما همچون گور لورکا ناشناخته بماند، باز هم این برهه ی حیاتی برای همیشه ضبط خواهد شد!